

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

ما دائما می خواهیم این قصه ی مکاسب بیشتر خوانده بشود باز مشکل پیدا می کنیم ، خوب حالا برگردیم به حکم خودمان .

مرحوم نائینی قدس الله نفسه در بحث اینکه اجازه کاشف است یا ناقل است متعرض یک بحث دیگری شدند که ظاهرا تا اینجا یی که من دیدم شیخ ندارند حالا شاید هم بعد از این شیخ نوشته باشند تا اینجا یی که من در شیخ نگاه کردم در ذهنم هم نمی آید که از دوره های سابق شیخ متعرض این شده باشد .

علی ای حال و آن بحث این است که این کاشفیتی که برای اجازه هست چه سنخ از کاشفیت است ؟ آیا کاشفیتی است که به حساب در امارات هست به قول به طریقت یا در امارات هست به قول به سببیت یا کاشفیتی که در اصول تنزیلی هست مثل استصحاب ، من عرض کردم در استصحاب یک نوع کاشفیتی هست و این کاشفیت را حتی مثل خوب عده ای از علمای شیعه و سنی اصلا مثل اماره گرفتند هیچ فرقی قائل نشدند آقای خوئی می فرمایند که کاشفیت دارد لکن جنبه ی حکایت از واقع ندارد و لذا به لوازم شخص نمی کنیم در باب امارات جنبه ی حکایت از واقع دارد و لذا می توانیم از آن مثلا لوازمش را کشف بکنیم .

عرض کردیم توضیح دادیم که در باب استصحاب کاشفیتی هست لکن چون آقایان توجه نکردند ذهنشان به امارات و مخصوصا صفت کشف می خورد به واقع و اینها خیال کردند نسبت این کشف را با واقع چون مکشوف دیگر وقتی گفتیم کاشف مکشوف هم می خواهد ، دنبال مکشوف و اینها رفتند ، عرض کردیم این نحوه ی کاشفیتی که در اصول هست ، در اصول هم فقط در چیز هست در اسمش چیست در استصحاب ، این کاشفیتی که در استصحاب هست یک کاشفیت احساسی و عاطفی است ابداعی نفس است نه اینکه یک کاشفیتی است که مکشوف واقعی می خواهد ، این کاشفیت چون ابداع نفس است منشاء شبهه شده اماره گرفتند با اماره یک درجه فرق گرفتند .

چرا چون عرض کردیم که اصولا اصول عملیه ابداع هستند فرضشان این است که واقع را نرسیدند فرضشان جهل به واقع است لذا ابداع هستند لذا می آید نفس ابداع می کند یا قانون یا شرع یا عقل ، عقل عملی ابداع می کند این ابداعش طبق همان چیزی است که به اصطلاح وجدانی بوده طبق او ابداع می کند ابداعش آن جوری است .

یکی از حضار: همین تعامل به صورت ذهنی .

آیت الله مددی: ها تعامل با صورت ذهنی لکن مناسب با همان صورت ذهنی.

مثلا فرض کنید دیده این گوشت دست قصاب مسلمان است با این تعامل می کند می گوید این مثلا مذکی است تذکیه شده است. یا مثلا زید این عبا را پوشیده در طول سال می بیند تصرف دارد از تصرف او در می آورد ملکیت را دقت می کنید این را ما اصول گرفتیم و لذا نکته ی فنی خوب دقت کنید نکته ی فنی در باب اصول این است که وقتی ابداع می شود وقتی تعامل با صورت ذهنی می شود آن صورت را مفروض می گیرد یعنی آن نکته مفروض آن وقت در باب استصحاب نکته ای که هست خود کشف است خود یقین است نکته اش این است و لذا اگر ابداع می کند کشف ابداع می کند.

در اصول عملیه ی دیگر کشف ابداع نمی کند در اصول عملیه ی دیگر مذکی، تذکیه، در اصول عملیه ی دیگر طهارت، طهارت را ابداع می کند، حلیت. یعنی در اصول عملیه مطابق با آن صورت ذهنی خودش مطابق با او ابداع می کند در باب استصحاب صورت ذهنی اش کشف است یقین است، اگر ابداع می کند مطابق با آن و لذا یک یقین ابداعی درست می کند یک کشف ابداعی درست می کند این خفاء مطلب از اینجا شد از یک طرف کشف را دیدند، از یک طرف دیدند که خوب واقع را که نمی دانند، نمی دانند زنده هست یا زنده نیست از آن طرف هم با استصحاب می بیند که او زنده است

در بعضی از کتب روانشناسی سابقا شاید ۵۸ - ۵۷ سال قبل این اصول روانشناسی مان هست در دانشگاه هم به نظرم تدریس می شود حالا نمی دانم تدریس می شود یا نمی شود، لمان، مان فرانسوی است نمی دانم کجایی است، خیلی هم مرتب است کتاب قشنگی بود چون من شاید داشته باشم هنوز، اصول روانشناسی آنجا فرق بین معنا و مفهوم می گذارد نمی دانم آیا روانشناسان بعدی هم گذاشتند یا نه.

مثلا من الان می بینم این آب هست بعد این آب را می برند دیگر نمی بینم، می گوید وقتی آن صورت در ذهن شما حالا من یادم رفته چون خیلی قصه قبل است این مثلا معناست اما آن صورتی که باقی می ماند آن مفهوم است، و لذا دائما تدریجا آن صورت ضعیف می شود در اثر گذشت، دقت کردید؟

شما آب را الان در این می بینید بعد آب را می برند نمی دانید این آب هست یا نه، می گوید اینجا تبدیل به مفهوم می شود معنا و مفهوم اینجوری، نمی دانم حالا روانشناسان همه این حرف را می زنند یا در آن کتاب آمده است و اصولا قبول شده یا نه، اما این حالت وجدانی

انسان است لکن این حالت وجدانی انسان ایشان خیال کرده در اینجا هم مثل همان که می بیند دارد می بیند دیدن نیست این ابداع نفس است این مشکل کار این است

یکی از حضار: یعنی معنا در ارتباط لفظ و مسمی است، مفهوم یا نه همان صور ذهنی و مصداق است

آیت الله مددی: ما می دانیم آن، نه اینجا یک معنای دیگری است، معنا و مفهوم را

آن صورتی که شما مستقیم از شیء دارید گرفته معنا یا مفهوم حالا یکی از این دو تا، آن که بعد ادامه پیدا می کند گرفته، دقت کردید؟ چون این دقت کردید، یعنی این یک حالت وجدانی ما هست دقت می کنید؟ مثلاً زید تا دیروز زنده بود دیده بودیم این یک حالت، الان یک روز گذشته است، خوب احتمال دارد مرده باشد، لکن می گوید الان همان صورت هست اما ضعیف تر شده اسمش را گذاشته مفهوم اول معنا یا به عکس حالا من نمی دانم چون در ذهنم نیست.

آقایان اصولیین اهل سنت و شیعه هم اسم این را گذاشتند، این هم مثل همان است دیگر سابقاً زنده بود امروز هم زنده است، آقای خوئی می گوید نه این همان علم است همان کشف است لکن آن کشف حالت حکایت از واقع ندارد، معلوم شد اصل مطلب چیست؟ اصل مطلب یک واقعیتی است که ما داریم تفسیر این، لذا شما می توانید امشب بنشینید فکر بکنید با این یک تفسیر دیگری بدهید.

تفسیری که ما دادیم این است نه معنا و مفهوم گفتیم نه اماره گفتیم نه معنای به اصطلاح چیز گفتیم، نه به اصطلاح خود اماره ای که جنبه ی حکایت ندارد تمام اینها را برگردانیدیم به اینکه این نکته ی فنی این است که نفس انسانی حالت ابداع دارد لکن حالت ابداعش مقدمات دارد یعنی اینجا نیست که صاف صاف بنشینید ابداع بکند.

فرض اولش جهل است اینجا فرض اولش زید دیروز زنده بود دیده بودش امروز نمی داند هنوز هم می گوید نمی دانم، فرض اولش جهل است، فرض دومش این است که مطابق با آن صورت ذهنی می آید یک صورت دیگری ابداع می کند ما این را اینجا معنا کردیم.

یکی از حضار: آن بقائش را ابداع می کند.

آیت الله مددی: آها و لذا استصحاب را به معنای توسعه الیقین بقاء گرفتیم.

یکی از حضار: نه ابقاء الحکم؟

آیت الله مددی: نه ابقاء الحکم نه الحکم بقاء ما کان روشن شد؟ نمی دانم روشن شد؟

و لذا این شبهه‌ای که دارد آقای سیستانی اینجوری حلش می‌کردند ، این لا تنقض الیقین بالشک این معنایش این است کانما یقینی هست شک هست ، شک ممکن است آن یقین را نقض بکند لذا می‌گوید لا تنقض ، اما استصحاب مفادش این نیست لا تنقض الیقین بالشک نیست ، استصحاب می‌گوید یقین تو محفوظ است هنوز .

و لذا آقای سیستانی در بحثشان حالا برگشتند یا نه نمی‌دانم می‌فرمودند لا تنقض الیقین بالشک یک معنای کنایی است مثل زید کثیر الرماد ، یک معنای کنایی است یعنی یقین تو باقی است لا تنقض با اینکه خطاب است روشن شد ؟ و لذا ما عرض کردیم این مطلب احتیاج به دلیل دارد در مقامات استظهارات لفظی لفظ اثر نهایی دارد این مطلب ، اما استصحاب را در نظر عرف ما به نظر ما این آمد یعنی در نظر عرف عام و عرف قانونی اگر کاری می‌خواهد بکند این است می‌آید یک نوع حالت ابداع درست می‌کند ابداع هم مطابق با آن صورت نفسانی .

می‌بیند این مسلمان است گوشت را می‌فروشد خب می‌بیند میته را نمی‌فروشد مسلمان ، از اینها ابداع می‌کند مذکی بودن را ، حالا این بحث را دیگر از کتاب نمی‌خوانیم ، اما فردا از کتاب می‌خوانیم امروز یک توضیحی راجع به این بحث بدهم من ، پس در حقیقت شما در استصحاب و لذا عرض کردیم مثل مرحوم آقای شیخ هادی طهرانی ایشان استصحاب را قبول نمی‌کند از روایت در نمی‌آورد .

یعنی باید این جور باشد که شما لا تنقض خطاب بیاید ، لا تنقض . آن خطاب ندارد آن معنایش این است که یقین باقی است توسعه الیقین بقاء و لذا ما همیشه در بحث‌های استصحاب گفتیم آن استصحابی که مد نظر اصولی است این را ما با قاعده‌ی عقلانی اثبات کردیم که عقلاء این جوری هم معنا و مفهومی که گفته و آن فهم عقلانی را هم تفسیر کردیم ، تحلیل کردیم .

نه اماره است نه بمنزلة الامارة است نه معنا و مفهوم است اصلا آن صورت ذهنی سابق در معرض شک که قرار بگیرد دیگر آن صورت ، بله نفس می‌آید طبق همان صورت ذهنی هنوز ابداع می‌کند ابداعش یقین است یقین را ابداع می‌کند ، یک دفعه ابداع می‌کند مساله‌ی مذکی بودن را یک دفعه ابداع می‌کند مساله‌ی طهارت را ، یک دفعه ابداع می‌کند مساله‌ی عدالت را دقت می‌کنید ؟

مثلا کسانی که قائل به اصالة العدالة هستند کسانی که می‌گویند همین که مسلمان باشد عادل است اصل عدالت است ، لذا احراز عدالت نمی‌خواهد بکنید ، یک بحثی است در فقه دیگر مراد من از اصالة العدالة که می‌گوییم احراز عدالت می‌کنیم مرادم این است نه استصحاب عدالت ، چون استصحاب عدالت برمی‌گردد به خود استصحاب ، اما در استصحاب اینها نیست ، دقت کردید ؟ و آن نکته‌اش که لوازمش و ملازماتش ثابت نمی‌شود چون آن کارها را نمی‌کند ابداع است .

و لذا استصحاب را ما الان در شبهات حکمیه هم جاری نکردیم چون عرض کردیم قوانینی با ابداع نفس کشف نمی شود راه فهم قانون، ابداع نفس، اصولا با آقای وئی یکی شد آقای خوئی از باب تعارض گرفتند اخباری ها از باب انصراف ادله گرفتند ما از این راه اصولا ابداع در احکام پیش نمی آید احکام را باید از خود قانون گرفت، مادهی قانونی را باید از قانون گرفت، بگویند سابقا این طور بوده پس الان هم اینطور است.

من سال گذشته که آمدم اینجا چنین قانونی حاکم بود حالا شک می کنم آن می گوید آنجا در اداره که وارد می شوید نگاه بکنید ببینید قانون را عوض کردند یا نکردند، اینکه شما بخواهید ابداعش بکنید فوقش اگر دیدند که این آدم یک کسی است مثل خل است قبولش بکنند که زندانش نکنند و الا این راه اثبات قانون نیست اشکال ما این بود.

اشکالی که امروز تازه امروز به ذهن ما رسید همین دو سه روزه فکر کردیم اشکالی که پیش آمد اینکه، چون من همیشه عرض می کردم مشکل استصحاب این است که استصحاب یک اصل سحر آمیز است، چون در باب اصول ما یک چیزی را اثبات می کنیم طهارت مثلا، اصالة العدالة، عدالت، سوق مسلم، تذکیه، اما در استصحاب هیچ چیز را اثبات نمی کنیم.

یکی از حضار: آن ما کان را اثبات می کنیم.

آیت الله مددی: اثباتش نمی کنیم، حالت ابداع نفسی است، نفس آن یقین سابق را ابداع می کند ادامه می دهد، یعنی آن یقین سابق را نفس ادامه می دهد این ادامه اش ادامه ی ابداعی است نه اینکه خودش هست تازه ضعیف شده که آن مفهوم، نه به صورت

یکی از حضار: فرقی با قاعده ی یقین چه شد؟

آیت الله مددی: شیخ قاعده ی مکفل، قاعده ی یقین نمی گوید، قاعده ی مقتضی و مانع می گوید.

قاعده ی مقتضی و مانع را تصادفا خیلی عجیب هم هست من کلمات ایشان را ندیده بودم در دوره ی اول اصول که گفتم معنا کردم به قاعده ی اسباب این لا تنقض الیقین بالشک اسمش را قاعده ی اسباب، خودم هم اسمش را قاعده ی اسباب گذاشتم بعد دیدم ایشان اسمش را گذاشته قاعده ی مقتضی و مانع این غیر از مقتضی و مانعی است که مرحوم شیخ می گوید.

قاعده‌ی اسباب چیست؟ قاعده‌ی اسباب، و لذا آنجا نهی معنا دارد، شما اگر یک سببی بر یک چیزی دیدید آثار را بار کنید تا آن سبب از بین برود. این اصلاً غیر از قاعده‌ی استصحاب است. شما اگر سببی آمد بر یک چیزی آن سبب را همین جور آثارش را بار کنید مسبب را بار کنید تا آن سبب از بین برود و لذا هم در اینجا فرمود لانک کنت علی یقین من وضوئک خوب دقت کنید.

یکی از حضار: یعنی اقتضای وضوء هست.

آیت الله مددی: ها اقتضای وضوء هست و لا تنقض الیقین اینجا لا تنقض معنا دارد کنایه هم نیست آقای سیستانی

چون آقای سیستانی استصحاب را توسعه‌ی یقین گرفتند که امر عرفی است خواستند از این روایت در بیاورند از این روایت در نمی‌آید استصحاب این نکته‌ی اساسی ست نمی‌دانم دقت کردید؟ آقای شیخ هادی اسمش را گذاشته قاعده‌ی مقتضی و مانع وضوء مقتضی بود شک کردیم مانع حدث پیدا شده یا نه هنوز آن مقتضی را بار می‌کند روشن شد؟ ایشان از قاعده‌ی مقتضی و مانع مرادش این است. من اسمش را گذاشتم قاعده‌ی اسباب یعنی وقتی

نگفت لانک کنت علی یقین من طهارتک، طهارتک هم می‌گفت طهارت در لسان شرع آمده است: لا صلاة الا بطهور دقت کنید. طهارت در قانون آمده است لذا پریشب، دیشب داشتم با خودم فکر می‌کردم گفتم بعید نیست ما اصلاً چیز دیگری بگوییم، اصلاً بگوییم کلاً استصحاب از قواعد شرعی خواهد در موضوعات خارجی، استصحاب خارج است، استصحاب حالا من می‌گفتم اصل سحر آمیز حالا بدتر شد چرا چون استصحاب به هر حال حتی در موضوعات خارجی حالت ابداعی نفس است کاری به

اصلاً بگوییم معیار در اصل قانونی یا اصل شرعی این است که یک موضوع شرعی را اثبات بکند مثلاً مذکی، طهارت، عدالت این اصلاً موضوعی را اثبات نمی‌کند.

یکی از حضار: اگر اثبات نمی‌کند پس همان ابقاء بگیریم نه ابداع

آیت الله مددی: ابقاء نیست توسعه پیدا کرده است، این فقط می‌گوید شما این یقینی که داشتید را توسعه بدهید لکن چه مثل زیّد اسدّ یک نوع حالت ابداعی نفس است یک حالت ابداعی است که نفس خودش انجام می‌دهد ما تحلیلش که کردیم این، مهم این است که این حالت در انسان هست این اگر ما بیاوریم این جور بگوییم اصل شرعی آن اصلی است که یک حکم شرعی را اثبات بکند قانونی را اثبات بکند، مثلاً طهارت، عدالت، مثلاً اینجور، فرض کن مذکی بودن. اما اگر کار شرعی نباشد این اصلاً ربطی به شرع ندارد یک امر عقلانی است.

یکی از حضار: واسطه خفی نیستند؟ واسطه خفی می شود دیگر درست است؟

آیت الله مددی: بحث واسطه ندارد اصلا، اصلا این ربطی به شرع ندارد چون مفهوم شرعی را نیاورده است.

یکی از حضار: حالات نفس هم یقین مثلا

آیت الله مددی: یقین باقی است این اصلا ربطی به شرع و ماده‌ی شرعی ندارد حتی راجع به آن

من دیشب، پریشب فکر می کردم که اینهایی که، چون سابقا گاهی فکر می کردم که عده‌ای منکر استصحاب حتی در موضوعات خارجی هستند مطلقا منکر استصحاب هستند. گفتم اینها چرا منکر هستند دیشب به ذهن ما رسید که شاید نکته‌اش این باشد، اصولا استصحاب جنبه‌ی حکم شرعی ندارد چون استصحاب موضوع شرعی را اثبات نمی کند این مطلب را شبیه این مطلب را آقای سیستانی حفظه الله در کل شیء لک حلال می گفتند.

می گفتند این حلیت در اینجا یک نوع مجاز ادبی است اعتبار ادبی است اصلا اعتبار قانونی نیست، یعنی برداشته شده است، یک نوع اعتبار ادبی است. اصلا حلیت با حرمت در آیات قرآن آمده احل لکم بعید است ما آن را اعتبار ادبی، ما اعتبار ادبی را جایی می دانیم که در لسان قانون نیامده خوب دقت کنید، پس استصحاب یک نوع اعتبار ادبی است نه یک نوع اعتبار قانونی، نمی دانم روشن شد می خواهم چه بگویم؟

یکی از حضار: یعنی قانون در رابطه با حالات نفس انسان چیزی نمی گوید؟

آیت الله مددی: چرا می گوید در حالات نفس و ابداع را می گوید اما چه می گوید آن که موضوع قانون است، چیزی که موضوع قانون نیست از قانون خارج است خوب، اینکه یقین شما هنوز باقی است این ربطی به قانون ندارد اصلا.

یکی از حضار: پس اینکه شیخ الان حالات نفس را در اول کتابش

آیت الله مددی: آن که مشکل دارد آن ادراکات نفسی و درجات ادراک، دقت کردید؟ نمی دانم روشن شد؟

یعنی طبق این تصور نمی دانم روشن شد آقایان؟ اگر این تصور اشکال من وارد باشد لا تتقض الیقین بالشک الان هم که مربوط به استصحاب است آن قاعده‌ی اسباب است آن تعبد درش معنا دارد، آن قاعده‌ی اسباب است آن تعبد درش، استصحاب توسعه‌ی یقین،

این توسعه‌ی یقین بقاء یک نوع اعتبار ادبی است نه اعتبار قانونی، این اگر درست شد تمام این یک جلد دو جلد در استصحاب نوشتند تمام این بحث‌ها می‌رود پی کار خودش، اصلاً این اعتبار قانونی نیست، کل شیء طاهر اعتبار قانونی است.

یکی از حضار: متیقن اگر شرعی و قانونی باشد آن چه؟

آیت الله مددی: ربطی به او ندارد این اعتبار ادبی است، این اعتبار ادبی

مثل اینکه شما می‌روید از بازار فرض کنید ممکن است، بروید بیابان سنگ بیاورید، ممکن است بروید بیابان خاک بیاورید ربطی ندارد به قانون، ممکن است بروید از بیابان گوسفند بیاورید بخورید، خوارکی بیاورید، ممکن است غیر خوراک باشد، پوشاکی باشد، این ربطی ندارد ماده‌ی قانونی نیست، این اصلاً استصحاب، نه لا تنقض الیقین بالشک، چون عرض کردم آقای سیستمی لا تنقض را معنای کنایی می‌گرفتند، چون ایشان توسعه الیقین گرفتند این لا تنقض یعنی چون هنوز یقین باقی است، این عبارت اخراجی یقین است، این خوب خلاف ظاهر است عرض کردیم.

لا تنقض ظاهراً این است که می‌خواهد بگوید رفع ید نکند بعد هم نگفت طهارتک، اگر طهارتک گفته بود قانونی می‌شد چون طهارت قانونی است، کل شیء طاهر قانونی است.

یکی از حضار: در وضوء؟

آیت الله مددی: وضوء تعبدی است، شارع فرمود که لانک کنت علی یقین من وضوئک سبب را نگاه کرد تو آثار آن سبب را بارکن تا یقیناً آن سبب از بین برود، تا یقیناً وضوء از بین برود این تعبد درش معنا دارد این درش تعبد، قاعده‌ی مقتضی و مانع به تعبیر ایشان یا قاعده‌ی اسباب، اما استصحاب یک نوع، اگر این مطلب،

البته عرض کردم یک کمی فکر کردم گفتم واقعا خیلی تصورش هم مشکل است اما اگر این مطلب درست بشود این بحث‌های سنگینی را که به قول آقایان در باب استصحاب دارند اصلاً کلاً زیر سوال می‌رود، چون در حقیقت استصحاب اصلاً فرض کنید در همین تحریر المجلة در مجلة که نوشته برای مجلة الاحکام العدلیة در سنی‌های حنفی اصلاً در مواد اولیه‌ی قانونش استصحاب را دارند، در مواد اولیه‌ی قانون، در مقدمات قانون، در مقدمات مجله بحث استصحاب دو سه تا اصل هم در آنجا دارند، سه تا تقریباً، سه تا یا چهار تا اصل هست که مرحوم آقای شیخ محمد حسین گفته اینها همه به استصحاب برمی‌گردد ما توضیح دادیم که نه نکات فنی دیگری هم دارد که حالا جای شرحش اینجا نیست.

لذا الان در کتب ما استصحاب را جزو اصول شرعی گرفتند در صورتی که طبق این کلامی که من عرض کردم استصحاب اصلا اعتبار قانونی نیست اعتبار ادبی است ، اعتبار قانونی نیست ، یک نوع جزو اعتبارات ادبی است ، مثل زید اسد است . فقط در زید اسد شما اسدیت را یعنی آن نکته ای را که در استصحاب مثل آقای خوئی می گوید درش کشف هست ، مثل آقایان دیگر که می گویند درش اماریت هست ، مثل آقایان دیگر که ، این نکته ی فنی اش این است که در اصل در امور اعتباری تصرف است لکن تصرف به حسب آن چیزی که مناسب است اینجا تصرفش در یقین است .

تصرفش چون در یقین است طبیعتا آن چیزی را که می خواهد اعتبار کند مناسب با یقین است ، دقت می کنید ؟ آن چیزی را که می خواهد اعتبار کند مثلا اعتبار در گوشت مناسب تذکیه است ، مناسب در مثلا حال مؤمنین اعتبار عدالت بکند مثلا قبول شهادت و ترتیب آثار و پشت سرش نماز خواندن و طلاق دادن و الی آخره ، اگر اصالة العدالة جاری شد چون دارای آثار قانونی است دقت کردید ؟ چون برای عدل آثار قانونی ترتیب داده شده است ، اما در استصحاب آثار قانونی ندارد .

البته استصحاب این روایتی که آمده که عرض کردیم اینکه مربوط به استصحاب نیست سر اینکه مثل مرحوم کلینی و شیخ صدوق هم کلا روایت را نیاوردند شاید همین بوده است . مرحوم شیخ صدوق چون تابع بیشتر ابن الولید است به احتمال قوی حتی سه تا روایت استصحاب را اصلا نیاورده است ، مرحوم شیخ صدوق در فقیه ، کافی سومی که در باب عدد شک در رکعات است که شبهه ای این دارد که اصلا مطابق با اهل سنت باشد و تقیه باشد را هیچ آن یکی را آورده است .

اولی که از همه مهمتر است و این همه آثار برایش بحث کردند لانک کنت علی یقین نه صدوق آن را آورده و نه کلینی و اگر صدوق هم تابع ابن الولید بگیریم معلوم می شود ، اینها معلوم می شود یک شبهه ای در این روایت داشتند که نیاوردند و من بعدها به فکر این رسید که شاید بهترین تقریب بر اینکه استصحاب را از اصول شرعی کلا خارج و در موضوعات ، اینکه استصحاب یک امر عقلانی است اصولا یک تنزیل عقلانی است مثل بقیه ی تنزیلات زید اسد ، رأیت اسدا یرمی ، مثل آنهاست ، اعتبار .

یکی از حضار : همیشه ... اما در موضوعاتش قبول داشتیم ؟

آیت الله مددی : موضوعاتش همیشه قبول داشتیم در حد قبول عرفی و لذا شک در مقتضی را قبول نکردیم مثل مرحوم نائینی ، در موضوعاتش هم قبول نکردیم و به این عرض عریضی که اینها استصحاب را گرفتند قبول نکردیم کلا قبول نکردیم .

یکی از حضار : آن حکمی است .

آیت الله مددی: نه موضوعات هم همینطور، استصحاب کلی.

مثلا زید در خانه موجود بود کلی انسان هم در خانه موجود بود، حالا زید آمده بیرون زید مسلم، کلی انسان را استصحاب بقای کل، این اصلا عرفی نیست، عقل، عرف این را قبول نمی کند.

یکی از حضار: یک نکته ای هم در مورد روایت حریز از زراره بود که شما تاکید داشتید که اگر انفراد داشته باشد قمیون نمی پذیرفتند این دو تا روایتی که این قمی ها نیاوردند صدوق و کلینی

آیت الله مددی: احتمالا کلام حریز گرفته باشند

یکی از حضار: اصلا هر دو حریز از زراره است.

آیت الله مددی: بله می دانم، هر سه، آن روایت سومش هم همینطور.

یکی از حضار: ولی سومی را کلینی آورده است.

آیت الله مددی: بله، احتمالا اینها فکر کردند روایت برای حریز است اصلا برای امام نیست مخصوصا حدیث اولش قال قلت له دارد در متاخرین اصحاب ما می گویند مثل اینکه اولینشان شیخ جعفر کبیر است یا کیست از این متاخرین ایشان دارد قال قلت لابی جعفر و الا قلت له دارد اصلا دقت کردید؟

یکی از حضار: ممکن است که زراره بوده

آیت الله مددی: اصلا این کلامی بین زراره

چون این تعبیر لا تنقض الیقین بالشک یک تعبیر فقهای است در هیچ روایتی از روایات ما نیامده است، الا در سه تا روایت زراره فقط اصلا این تعبیر دقت کردید چه شد؟ خوب اگر تعبیر رایج امام بود به محمد بن مسلم هم می فرمودند، به ابو بصیر هم می فرمودند این همه راوی دارد امام صادق خوب. بله عرض کردیم در حدیث اربع مائة که آن هم مشکل سندی دارد در نسخه ی تحف العقول این طور است چون در نسخه ی صدوق نیست من کان علی یقین فاصابه الشک فلیمضی علی یقین فان الیقین لا یدفع بالشک این در کتاب صدوق است کتاب خصال در فقیه هم نیاورده است، دقت کردید؟ اما در کتاب تحف العقول همین را آورده و آن دقیق تر است تحف العقول، اصلا این کلمه ی اربع مائة را هم ندارد این کلمه ی اربع مائة در کتاب خصال آمده است، معروف شد به حدیث اربع مائة.

عرض کردم یک کتابی بوده در اوائل قرن سوم به عنوان آداب امیرالمؤمنین این برای کتاب آداب امیرالمؤمنین است شیخ صدوق برداشته نوشته علم امیرالمؤمنین اصحابه اربع مائة باب من ابواب العلم فی مجلس واحد شد مشهور به حدیث اربع مائة اما در کتاب ، بیاورید تحف العقول را در کتاب تحف العقول آداب امیرالمؤمنین می گوید و من کلام له و هی آداب امیرالمؤمنین این کتاب تحف العقول که این همه به آن اشکال می کنند اینجا را لطیف تر آورده است ، این همان کتاب آداب امیرالمؤمنین آقایان خدامیان هم چاپ کردند دیگر به اسم آداب امیرالمؤمنین اولین کتاب هم ایشان خوششان آمده بود بحث های فهرستی ، آن را چاپ کردند ، البته در کتاب صدوق اربع مائة نیست ۳۸۵ - ۳۸۶ تاست این حدودهاست بقیه اش را ایشان از جای دیگر اکمال کردند به همان سند پیدا کردند به آن اضافه کردند تا ۴۰۰ تا بشود.

اسمش در حقیقت آداب امیرالمؤمنین ، کتابی است به نام آداب امیرالمؤمنین ، کلینی ، نجاشی اسم می برد این کتاب آداب ، عبارت تحف العقول ، در تحف العقول اینجا دارد من کان علی یقین فأصابه الشک فلیمض علی یقین فان الیقین لا ینقض بالشک اینجا دارد . در آنجا لا ینقض ما در جایی که تنها لا ینقض در غیر از روایت زراره داریم این است در این نسخه و الا در نسخه ی صدوق لا یدفع بالشک در آن نسخه ای که مرحوم صدوق دارد لا یدفع بالشک است .

یکی از حضار : من کان علی یقین فأصابه ما یشک فلیمض علی یقینه ، فإن الشک لا یدفع الیقین ولا ینقضه .

آیت الله مددی : و لا ینقضه این برای تحف العقول است ؟

یکی از حضار : بله .

آیت الله مددی : ها ینقضه را اینجا دارد ، اما در کتاب صدوق فان الیقین لا یدفع بالشک ، لذا شاید قمی ها هم شبهه ای هم که در ذهنشان بود که این همینطور که شما ، کلام است ، چرا چون امام یک تعبیری کردند فقط به یک نفر

یکی از حضار : اصلا کل این حالا این اربع مائة را ، اصلا این حدیث را قبول دارید حضرتعالی ؟

آیت الله مددی : سندا مشکل دارد اما خیلی مشهور شده است یعنی بعد از انتشار این کتاب در کافی آمده نهج البلاغه آمده سنی ها دستور معالم الحکم ، عده ی زیادی از مفرداتش در کتب اهل سنت آمده است ، سنی و شیعه زیاد از این نقل کردند .

یکی از حضار : یعنی جعل ترکیبی شده است ؟

آیت الله مددی: ترکیبی اش بعید است نه، آن اربع مائه که ثابت نشد، چهارصد تا مطلب، عده‌ای از مطالب را از امیرالمؤمنین با این سند واحد نقل می‌کند.

علی ای حال ان شاء الله روشن شد این هم مطلب جدیدی که امروز به ذهن ما آمد اگر این مطلب درست باشد به نظر من واقعا خیلی کار اصول را دیگر مشکل می‌کند، تعارض اصول و تعارض اصول با امارات و تمام آن حرف‌ها می‌رود پی کارش، چون اصلا ایشان جزو اصول شرعی نیست اصلا، این استصحاب به این معنایی که ما گفتیم جزو اصول شرعی نیست و در موضوعات عرفی و در موضوعات عقلانی آن مقداری که عقلاء قبول دارند ما هم قبول می‌کنیم مقداری هم که مشکوک است نمی‌کنیم.

این شک در مقتضی که مرحوم شیخ نائینی قبول نمی‌کند ما هم از این راه قبول نکردیم که اگر شک در مقتضی باشد این ثابت نیست، لکن دوروز است برای ما این شبهه پیدا شده است که این اصلا اصل شرعی نباشد، این اعتبار قانونی نباشد. عرض کردم در کتاب مجله جزو اعتبارات قانونی، اصلا مقدمه‌ی قانون است، اصلا مقدمه گذاشته است در مقدمه‌ی

و الان در کتب ما عده‌ی زیادی از کتب اصولی ما استصحاب را جزو اصول اثبات احکام می‌دانند اصلا اصول شرعی برای اثبات احکام کلیه هم می‌دانند، از زمان وحید بهبهانی مشهور این است مشهور این طرف است لکن طبق این احتمالی که الان به ذهن بنده آمده اصلا این اعتبار ادبی باشد اصلا اعتبار قانونی نیست.

یکی از حضار: اعتبار ادبی هم که باشد باید در جهات عرفی

آیت الله مددی: جهات عرفی همان مقداری که عرف دارد، این بحث‌های مفصلی که آقایان در بحث اصول

حالا گفتیم امروز هم این مطلب را، تا حالا چون به ذهنم خطور نکرده بود این دوسه شب که می‌نشینم فکر می‌کنم دیدم واقعا شبهه‌ی، می‌دانستم که این یک مشکلی دارد استصحاب چون استصحاب حکم واحدی را اثبات نمی‌کند حالت سابق را می‌بیند، لذا عرض می‌کردیم که یک حالت سحر آمیز دارد حالا از سحر آمیزی رد شدیم که این احتمالا اصلا اعتبار ادبی است اصلا و آن آثاری که تا حالا در بحث‌ها گفتیم بار نمی‌شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین